

## به جنگ پدرخوانده‌ها رفتیم

روزنامه شرق گفت و گویی با عباس آخوندی وزیر سابق راه و ترابری داشته است که در ذیل آن را میخوانید

### با توجه به اینکه ما کشوری غنی از نظر منابع انسانی و طبیعی هستیم، چرا همچنان عقب مانده ایم؟

سؤال خیلی کلی است و بستگی به اینکه از چه زاویه ای به آن نگاه کنید، دارد. در حوزه سیاست برمی گردد به اینکه نتوانستیم درباره مفهوم دولت مدرن در ایران به جمع بندی برسیم. دولت به مفهوم دقیقش در ایران هنوز شکل نگرفته است. مقصودم حاکمیت قانون آن است. دولت بر مبنای قانون وظیفه اش تولید کالای عمومی، داور و مدیریت تعارض است و براساس آن هم باید پاسخ گو باشد. دولت در حال حاضر در صورت بندی مسئله، اتخاذ تصمیم و تنفیذ و اجرای تصمیم های خود دچار لنگش اساسی است. پیش از انقلاب نیز دولت به مفهوم مدرن آن در ایران شکل نگرفت. به تبع آن تعریف درستی از مفهوم ایران و ملت ایران ارائه نشد. چون بنیان دولت مدرن بر تعریفی درست از ملت استوار است. تعریف درستی از «ایران» به مفهوم یک پدیده تاریخی در منطقه پیرامونی خود نیز ارائه نشد. معلوم نشد که حوزه نفوذ آن کجاست و همین ارتباط ایران را با جهان دچار خلل و گسست کرد. این یکی از بحث هایی است که در توسعه یا به قولی فرسایش ایران اثر عمیقی گذاشته است. از نظر اجتماعی هم، هنوز نتوانسته ایم یک تعریف روشن از ایرانی مسلمان مدرن داشته باشیم و همین امر آخر کار منجر به انواع شکاف های اجتماعی شد. در ایران تقریباً گفت وگو منتع است. چون گفت وگو بین هویت های معین صورت می گیرد. در غیاب یک هویت آشکار، جایگزین درگیری و نزاع اجتماعی است. از همین رو، تضادهای مختلفی را شاهد هستیم همچون، تضاد مدرنیته و سنت، فقر و غنا، مرکز و پیرامون و مسائلی از این دست. نحوه رویارویی ایران و مدرنیته نهایتاً منجر به بازآفرینی نهادهای مدیریت اقتصادی و سیاسی و اجتماعی ایران نشد و ما در چنبره سعی و خطای مداوم، فقدان نظریه راهنما و فرسایش ممتد قرار گرفتیم. برای مثال، می توان به مداخله های گسترده دولت در اقتصاد اشاره کرد که ظاهرش عمران و باطنش مختل کردن فضای رقابت اقتصادی است. در حقیقت به عقیده من، گرفتاری مان در تعاریف و بنیان هاست. از این رو، محیط اقتصادی ایران ثبات لازم را برای شکل گیری سرمایه و ثروت ملی ندارد. البته این اختصاصی حوزه اقتصاد نیست. در سایر حوزه ها نیز می توان اقدام های متعارض را دید. چگونه می توان مصادره های پنهان، تعزیرات حکومتی و خصوصی سازی را با هم جمع کرد؛ اگر یک محیط اقتصادی و حقوقی سازگاری برقرار باشد که در آن حقوق مالکیت معتبر و حاکمیت قانون مستقر باشد که این اتفاق ها رخ نمی دهد. مشکل این است که هم کیفیت قانون دچار مشکل است و هم فرایند تصویبش کاملاً مبهم است. اجرائیش که از هر دو مورد مبهم تر است. عقب تر که می روید، می بینید ارزش های بنیادین برای شکل گیری قانون نیز در کشور دچار ابهام است. مرحله به مرحله که عقب می روید، به اینجا می رسید که اصلی ترین مسئله ایران نداشتن تعریف روشن و مورد اجماعی از ایران در درون ایران است. از این رو، من راه حل برون رفت را در حوزه سیاست می بینم به این معنی که ایران نیازمند سیاست ورزانی است که از ایران به مثابه یک پدیده تاریخی فهم روشنی داشته باشند.

### یعنی نگاه ها ملی نیست؟

پرسش روشن چیستی و کجایی ایران است؟ آیا ایران یک تمدن، جغرافیای محصور در مرزهای رسمی، فلسفه، سبک زندگی، تشیع و امپراتوری است؟ آقای خرازی به تازگی در پیش کنفرانس امنیت تهران گفته بود راه حل امنیت منطقه ما این است که گفت وگویی درون تمدنی داشته باشیم که بتوانیم امنیت را در منطقه حفظ کنیم. من در توییتی نوشتم که این حرف خیلی خوب است، اما بگویید جغرافیای سیاسی تمدنی که مدنظران است و عنوان آن چیست که می خواهید در درون آن گفت وگو داشته باشید.

### منظور شما این است که افغانستان، تاجیکستان، کویت و... را هم درون این تمدن ایران ببینیم و در این زمینه گفت وگو کنیم؟

بله. من گفتم در یک جمله به من بگو جغرافیای سیاسی این تمدن و زبان گفت وگو در آن چیست. گفتن این حرف ها ساده است. در رشته سیاست، برای دانشجویان اصول علم سیاست و انواع نظریه های سیاسی گفته می شود ولی، آخر کار وقتی از فارغ التحصیلان سؤال شود که ایران چیست، فکر نمی کنم به پاسخ های روشن و نزدیک به هم دسترسی پیدا کنیم. اگر همین سؤال را از جمعی از سیاستمداران هم داشته باشید، فکر نمی کنم به تعریف روشن و نزدیک به هم دست بیابید. از نظر من این بحث مبنای همه بحث هاست. فرض کنید کسی که وزیر راه و شهرسازی می شود، می خواهد شبکه حمل و نقل ایران را طراحی کند. این شبکه را باید به سمت آسیای میانه طراحی کند یا به سمت عراق و شبه قاره و مدیترانه؟ مثلاً می خواهد شبکه پروازهای ایران را طراحی کند. شبکه پروازی ایران کجاست؟ ایران- نیویورک؟ ایران- تورنتو یا ایران به سمرقند و عشق آباد و بخارا؟ شوربخانه، اصلاً در حوزه تمدن ایران، تقریباً پروازهای ما در حد صفر است. این پروازها را نمی توان افزایش داد یا پایدار کرد، چون در سیاست عمومی تکلیف این موارد روشن نیست. البته هیچ وزارتخانه ای به تنهایی نمی تواند در این گونه موارد سیاست گذاری کند. اینها نیاز به اجماع در سطح ملی دارد. همه ما می گوئیم جانم فدای ایران، اما معلوم نیست آخر این ایران چیست و کجاست که ما دنبالش هستیم و می خواهیم فدای آن شویم. اساساً در مرحله اول تعریف ایران مانده ایم. بزرگ ترین شرکای تجاری ایران برای ارتباطات تجاری چه کسانی هستند؟

آیا مفهوم ایران در سیاست تجاری ما جایگاهی دارد؟ البته از جهت تکنیکی نیز دچار این ضعف هستیم که اساساً سیاست تجاری نداریم. وقتی می گوئیم در عصر جهانی شدن هستیم، یقیناً نمی توانیم در چارچوب بسته دولت- ملت سخن بگوییم؛ اما صبح تا شب صداسویما تصویری که از سیاست ها در ذهن ما می سازد، یک دولت بسته است. همچنین همه برنامه های توسعه ای که پیش و پس از انقلاب ارائه شده اند، بر مبنای سیستم دولت &ndash؛ ملت بسته بوده اند. برنامه ریزی که فکر می کند ایران یک جعبه بسته است که فلان قدر جمعیت و فارغ التحصیل دارد و اشتغال ایجاد می کند، آشکار است که تمام مبنای ذهنی اش اشتباه است. واقعیت آن است که ما در یک محیط اقتصادی سیال در جهان زندگی می کنیم. حتی اگر بخواهیم که درهای کشور را روی دیگران ببندیم و با افزایش سیاست های حمایتی دیوارهای تعرفه ای را آن قدر بالا ببریم که واردات کالاهای خارجی به صرفه نباشد، در واقع تجارت را متوقف ساخته ایم. افزون بر این، هزینه فرصتی که خلق می شود، تمام این دیوارها را خراب می کند؛ ولی به تبع آن اقتصاد ایران نیز ویران می شود. همین سخن به این سادگی را در ایران نمی توان گفت. زمانی می گفتند می توان خودروی ملی داشت و تعرفه ها را افزایش داد. حالا شما ببینید مردم با پیوستگی شبکه های ارتباطی به خوبی درک می کنند یا پولی که می دهند، می توانند به خودرویی به مراتب بهتر از آنچه دریافت می کنند، دسترسی داشته باشند. آنان به خوبی می فهمند فرصت دسترسی به خودرو مناسب تر با همان پولی که پرداخت کرده اند، از آنان گرفته شده است؛ بنابراین احساس می کنند به نفع گروهی خاص به آنان اجحاف شده است. آنان از آنچه دریافت می کنند، در برابر پولی که داده اند، به هیچ وجه راضی نیستند. به این می گویند هزینه فرصت. فرصتی که از گروهی از مردم سلب شده و به ناحق در اختیار دیگرانی که تولید ناشایستی دارند، قرار گرفته است. مردم می فهمند که دارند هزینه فرصت پرداخت می کنند و از آن راضی نیستند. دولت هم تا زمانی می تواند در برابر آن با شعارهای به ظاهر ملی و با یکی به میخ و یکی به نعل زدن ایستادگی کند. نهایتاً، باید تسلیم منطق بازار شود. باز می توان از منظر اقتصاد مقیاس ورود پیدا کرد. زمانی می گفتند تلویزیون ملی یا موبایل ملی. آیا در وضعیت فعلی اقتصاد جهان می توانید یک موبایل ملی داشته باشید که فقط برای ملت ایران تولید شود؟ یا شما بر فناوری های دیگران تعرفه های سنگین بگذارید و دیگران بر تولید شما برای رضای خدا تعرفه نگذارند یا سبک بگذارند؟ هرکدام از این تکنولوژی ها اندازه اقتصادی اش میلیاردری است. دولت- ملت بسته در عصر جهانی شدن باید تکلیف خودش را با یک بازار بزرگ تر در حوزه سیاست، فرهنگ، اجتماع و... روشن کند. آیا می تواند مستقیم در سطح جهان شناور شود؟ تقریباً همه جا ثابت شده، امکان پذیر نیست. شکل گیری اتحادیه ها به همین خاطر است. آلمان با همه عظمت اقتصادی اش حس می کند اگر بخواهد در سطح جهانی کار کند، باید اتحادیه اروپا را شکل دهد. اگر آلمان بخواهد مستقیماً در بازار جهانی شناور باشد، نمی تواند ثبات و لنگری داشته باشد؛ بنابراین حاضر است هزینه بهبود اقتصاد یونان را بپردازد؛ ولی از اتحادیه اروپا بیرون نرود.

اما نگاه رسمی این را نمی پذیرد.

نگاه غیررسمی هم نمی پذیرد.

اگر این طور باشد، کسی نمی تواند کاری کند؛ بنابراین کسی نباید وارد کار اجرایی شود؛ چون نگاه غالبی وجود دارد. وقتی نمی توانید این ایده ها را پیاده کنید....

نگاه غالب از کجا آمده؟

**نگاه غالب در همه چیز حاکم است. در سیاست خارجی و داخلی حاکم است.**

صحبت شما درست است؛ اما فاصله ای دارد. عرض این است که هیچ دولتی از خلأ به وجود نیامده. هر دولتی بالاخره بخشی از جامعه مدنی است. هر ایده ای که داشته باشید.

**دولت می تواند بخشی از جامعه باشد؛ اما الزاما بخشی از جامعه مدنی نباشد.**

باز هم بخشی از جامعه مدنی است. فرضیه جامعه مدنی بدون دولت وجود خارجی ندارد؛ اما این جامعه می تواند پرتشتت باشد. بحث این است که ملت ایران برای توسعه نیازمند سکویی محکم است که روی آن بایستد و آینده را ترسیم کند و به آن شکل دهد. من می گویم آن سکو، داشتن فهم روشنی از ایران به مثابه پدیده ای تاریخی است. ایرانی که بتواند موقعیت خود را در جهان بگوید و خودش را درون یک حوزه تمدنی تعریف کند. این کار چگونه صورت می گیرد؟ قطعاً تصمیم اداری نیست که مثلاً من در مجلس بگویم پیشنهاد دارم از این به بعد در چارچوب رویکرد تمدنی به سیاست ها بپردازیم، شما تصویبش کنید. این تصمیم اداری نیست. یک تصمیم جامعه مدنی و محصول یک گفت وگویی طولانی در جامعه است. مشکل من قبل از دولت، در جامعه روشنفکری است. در جامعه روشنفکری ایران، گفت وگوهای بدون زمان و مکان درباره آزادی، تاریخ، اقتصاد آزاد و رقابتی خیلی صورت می گیرد؛ ولی هیچ کدام از این موردها را با باورها و ارزش های بنیادین ایرانیان و نظم اجتماعی تمدنی ایران شهری تطبیق نمی دهند. در جهان دو روند متعارض را شاهدیم. از یک سوی، آن قدر اندازه اقتصادها و سیاست و واحدهای اجتماعی بزرگ شده که اندازه دولت-ملت نمی تواند توجیه و صرفه لازم برای شکل گیری و استمرار پدیده ها را داشته باشد.

از این رو، ایده پایان دولت-ملت در عصر جهانی شدن مطرح می شود. در برابر این گفته خیلی موضع گیری شد. کسانی که می گفتند اندازه دولت-ملت کافی است، بعدها نمی توانستند آن را توجیه کنند، زیرا وارد هر حوزه صنعتی که می شدند، صنعتی که اندازه اش دولت-ملت باشد، تقریباً وجود خارجی نداشت. در عصر جهانی شدن، دیگر اندازه دولت-ملت کفایت نمی کند به همین دلیل، برایش راه حلی پیدا کردند. انواع اتحادیه ها در حوزه امنیت و اقتصاد به وجود آمد؛ نفتا در شمال آمریکا، مرکوسور در جنوب آمریکا، آسه آن در آسیای جنوب شرقی، اتحادیه اروپا در اروپا. در نهایت به این نتیجه رسیدند که باید دنبال چیزی بزرگ تر از دولت-ملت و کوچک تر از جهان رفت. هند هم با وجود بزرگی، درصد است اتحادیه سارک را تشکیل دهد که کل شبه قاره و برخی از همسایگان را دربر می گیرد. البته هنوز کار ناتمامی است. روسیه هم بعد از فروپاشی دنبال اوراسیا رفت، ارمنستان و قزاقستان را دور هم جمع کرد و چیزی بزرگ تر از روسیه درست کرد. بنابراین آنچه می تواند برای ایران توسعه و امنیت بیاورد، این است که بتوانیم واحدی بزرگ تر از دولت-ملت در ایران تعریف کنیم. به نظر من، این واحد بزرگ تر تمدن ایران شهری است. مفهومی است که باید نظام برنامه ریزی توسعه اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و امنیتی را در حوزه یک تمدن تعریف کنید نه در حوزه دولت-ملت. در این ارتباط، نظام ارتباطات دوسطی می شود؛ ارتباط درون تمدنی و برون تمدنی. این یک میناست.

**در منطقه، ظرفیت پذیرش آن وجود دارد؟**

هم پذیرش هست و هم واقعیت خارجی اش وجود دارد. مشکل این است که ما ظرفیت راهبری آن را در وضع فعلی نداریم. باید در خودمان ظرفیت ایجاد کنیم تا ایران و همسایگان آن توسعه یابند و صلح در منطقه مستقر شود. بعد از اشغال افغانستان توسط روسیه چه اتفاقی رخ داد؟ حدود سه میلیون افغان به ایران آمدند و بخشی از آنها به پاکستان رفتند. این بزرگ ترین جابه جایی درون تمدنی است که در دوره ما رخ داد. اما ما فهم روشنی از آن نداشتیم تا از این جابه جایی بهره حداکثری برای توسعه ارتباطات میان ملت های ایران، افغانستان و پاکستان را ببریم. این جابه جایی عظیم و فوق العاده ای بود. وقتی کویت توسط عراق اشغال شد، بخش قابل توجهی از کوبیتی ها به ایران آمدند. باز هم جابه جایی درون تمدنی قابل تأملی در همین دوره رخ داد. وقتی روسیه از هم پاشید، اتباع انواع جمهوری های مستقل شده از روسیه را در تهران می دیدید. در مشهد بازار روس ها شکل گرفت. بنابراین زمینه ها بیش از تصور ماست. اما چون در اساس ظرفیت نظری و سیاستی برای روبرویی با این پدیده ها نداریم و موضوع از دستور کار نظام رسمی ما خارج است، نه تنها از فرصتش استفاده نمی کنیم بلکه آن را به ضد خودش بدل می کنیم. سه میلیون افغان برای ما به چالشی تبدیل می شوند که با اینها چه کار کنیم. درحالی که این جمعیت بزرگ ترین ظرفیت درون تمدنی ایران است. اگر تمدنی فکر می کردیم، از این موقعیت ها در جهت برقراری صلح و توسعه سود می بردیم. می توانستیم سیاست خارجی، فرهنگی، تجاری، اقتصادی و سایر سیاست هایمان را بر مبنای حوزه تمدنی شکل دهیم.

**در این تعریف افغانستان احساس نمی کند با دریا مرز ندارد و چابهار را مرز خودش می داند.**

دقیقاً. اخیراً بحثی را در روزنامه ها می بینید به نام کریدور لاجورد که گفته می شود علیه ایران است، چون بحث درون تمدنی نداریم. می گویند این کریدور را درست کرده اند که چشم ایران را کور کنند. اگر بحث درون تمدنی داشتید یا این کریدور ایجاد نمی شد یا می شد بخشی از شبکه درون تمدنی. نباید به این موضوع به عنوان چالش امنیتی رقابتی نگاه کرد. باید به صورت درون تمدنی این بحث را حل و فصل کرد.

**از بحث دولت-ملت که بگذریم، در مورد شما همیشه گفته می شد که نگاه نظری دارید و یک سؤال خیلی همه گیر آن بود که یک فرد نظری چرا باید در سازمان یا وزارتخانه اجرایی باشد؟**

مفهوم این صحبت این است که برای اداره وزارتخانه نیاز به سیاست مدار و سیاست گذار نیست. وزارتخانه نیاز به یک بولدورز دارد. اگر شما این فرضیه را بپذیرید، با این مشکل مواجه می شوید که بولدورز را یک مهندس کارگاه یا تکنیسین باید هدایت کند. مهندس کارگاه را باید یک رئیس کارگاه نسبت به برنامه عملیاتی روزانه و تدارک موردنیاز کارش راهنمایی و کمک کند. رئیس کارگاه باید زیر نظر یک مدیر پروژه که مسائل فنی، حقوقی، مالی و هماهنگی های بالادست را انجام می دهد، کار کند؛ به همین ترتیب مدیر پروژه نیز زیر نظر یک مدیر بالادست. آخر کار وزیر بولدورز است یا سیاست گذار؟ یک سیاست گذار می تواند هزاران بولدورز را به کار اندازد. ولی، یک بولدورز هرچند هم قوی باشد نهایتاً یک بولدورز است و اگر بد هدایت شود، می تواند آنچه ساخته شده را خراب کند.

**در دولت این نگاه را می پذیرفتند که وزیر باید سیاست گذار باشد؟**

در عمل، فهم غالب این است که وزیر باید بولدورز باشد و کسی سوارش شود و هدایتش کند. وگرنه دولت تبدیل به جایی برای سیاست گذاری می شود. نه جایی برای دریافت دستور و توجیه برنامه های عملیاتی کارگاهی روزانه. همچنان که اکنون هست. از نظر قانون اساسی وزیران مسئولیت مشترک دارند. ولی، در وضعیت فعلی، آیا وزیر آموزش و پرورش در تصمیم های وزیر خارجه شریک است؟

**قطعاً همه اینها با هم مرتبط است.**

در عمل این گونه نیست. اگر بخواهد این گونه باشد، وزیر آموزش و پرورش باید فهمی از سیاست خارجی جهان داشته باشد. کسی که به او می گویند تو بولدورزی، مثلاً در مورد آموزش و پرورش بولدورز شیک آموزشی، دیگر داشتن رویکرد جهانی چه معنی ای می دهد؟ وزیر کسی است که باید قدرت راهبری وزارتخانه را داشته باشد. فرق وزارتخانه مدرن و غیرمدرن این است که در وزارتخانه مدرن صدها کارشناس و افرادی هستند که کار کارشناسی می کنند و وزیر باید بتواند آنها را راهبری کند تا بتواند ارتباط وزارتخانه خودش را از نظر نظری با دولت، حاکمیت و سایر وزارتخانه ها داشته باشد. نه آنکه با کارشناسان خود رقابت کند، اینکه یک بهانه گیری است و از نظر من تقلیل سطح وزرا تحت گفتمان پوپولیستی غالب دولت های نهم و دهم که هنوز هم رسانه ملی و بسیاری از دستگاه های ارتباطی را در اختیار دارند. در سایر کشورها فرد امروز وزیر آموزش و پرورش، فردا کار و سپس کشور است، مانند دیوید بلنکت در انگلستان یا مثل بوریس جانسون، وزیر خارجه انگلستان که قبلاً شهردار لندن بود.

**شما در صحبت های خود نیم نگاهی داشتید به اینکه دولت باید در حوزه سیاست گذاری اجتماعی ورود کند. نگاهی که روی آن مانور می دادید تا کالبد یا نظام اجتماعی را بپذیریم با آقای آخوندی که در سخنرانی ها دولت را از ورود به اقتصاد نهی می کند و حضور نهادهایی مانند سازمان حمایت را رویکردی سوسیالیستی می داند، تفاوت دارد. این دو را چگونه می توان در کنار هم قرار داد؟**

مثالی می زنم؛ نظام کشور آلمان صددرصد نظام سرمایه داری است. آیا دارای سازمان تعزیرات حکومتی است؟ حتما نیست. سازمان دولتی حفاظت از مصرف کننده دارد؟ حتما ندارد، بلکه آن چیزی اوهایی به نام حمایت از مصرف کننده دارد. نظام قیمت گذاری دارد؟ حتما ندارد، اما آیا مسکن اجتماعی دارد؟ حتما دارد. بحث سیاست اجتماعی داشتن غیر از اقتصاد سوسیالیستی است. قبلا به سوسیالیسم، اجتماعیان عامیون می گفتند (در دوره دهخدا)، چون فرضشان این بود که می خواهند اقتصاد عمومی و اشتراکی تعریف کنند و می گفتند اجتماعیان عامیون. دولتی که بر مبنای اقتصاد آزاد است، باید سیاست اجتماعی داشته باشد. مگر دولتی که متکی بر سیاست آزاد است، می تواند سیاست اجتماعی نداشته باشد؟ در سیاست اجتماعی بحث این است که دولت باید به سیاست هایی که برون ریزهای (externalities) مثبت اجتماعی و خیر عمومی است توجه کند، چون موجب رفاه عمومی می شود. تأمین اجتماعی، آموزش و پرورش، سازمان بهزیستی برای حمایت از معلولان، بهداشت و درمان، سکنا برای کسانی که امکان مالی تأمین سرپناه ندارند و... مطرح است. سیاست اجتماعی کاملا متفاوت است با اقتصاد اجتماعی. می توانید صددرصد اعتقاد به اقتصاد بازار داشته باشید و سیاست اجتماعی داشته باشید. اگر بخواهید اقتصاد بازار داشته باشید بدون سیاست اجتماعی نمی توانید این کار را بکنید. باید سیاست اجتماعی داشته باشید. همان طور که در تمام اروپا و غرب و حتی ژاپن می بینید که موفق شده اند مدل اقتصاد رقابتی همراه با سیاست اجتماعی موفق داشته باشند، ولی بحث این است که سیاست اجتماعی مستلزم هزینه است و بدون هزینه قابل اجرا نیست. بنابراین، کشوری که می خواهد هزینه کند، ابتدا باید بتواند تولید ثروت کند تا چیزی را توزیع کند. بدون اقتصاد بازار آزاد که قدرت خلق ثروت دارد سیاست اجتماعی بی معنی است. اگر اقتصاد رقابتی نداشته باشید هر دو را از دست می دهید. رشد اقتصادی سال هاست که در ایران یا بسیار پایین است یا منفی است. دولت هزاران میلیارد معادل بیش از 42 درصد تولید ناخالص داخلی به اقتصاد بدهی دارد. کسری صندوق ها فزاینده است. تعهدات ایجاد شده برای نسل بعد آن قدر زیاد است که امکان هرگونه تحرک را از آنان سلب می کند. بودجه ایران که آقای رئیس جمهور تسلیم کرد، تقریبا بودجه عمرانی اش به سمت صفر گرایش پیدا کرده، بنابراین دولت نمی تواند اهرم توسعه اقتصادی داشته باشد. بودجه صرف چه کارهایی می شود؟ هزینه جاری یعنی چه؟ آموزش و پرورش، بهداشت و درمان، ارتش یا کسری صندوق های بازنشستگی و... تراز عملیاتی بودجه 112 هزار میلیارد تومان منفی است که این میزان به معنای حدود 30 درصد کسری است. این فقط در مرحله پیش بینی و روز تقدیم بودجه است. در مرحله تحقق ممکن است کسری خیلی بیشتر از این باشد. وقتی نگاه اقتصاد بازار آزاد نباشد و فقط از نگاه سیاست های اجتماعی دولت را اداره کنید، آن قدر این هزینه ها زیاد می شود و آن قدر کارایی اقتصادی پایین می آید تا به مرحله ای می رسید که حتی امکان عرضه همان خدمات اجتماعی تعهد شده در پایین ترین سطح نیز از دولت گرفته می شود؛ یعنی الان که بودجه دولت فقط بودجه سیاست های اجتماعی است و نه چیز دیگری. آن هم با این سطح از نارضایتی.

### **آن هم کامل نیست. مگر آموزش و بهداشت را پولی نکردند؟**

هم بله و هم نه. هزینه کامل که گرفته نمی شود؛ اما با مقداری هم که دولت می تواند بودجه تأمین کند، آموزش و پرورش اداره نمی شود. تمام حرف من این است که در پایان این نگاه سوسیالیستی حاکم، نه اقتصاد را دارید و نه اجتماع را. باید حداقل سیاست اقتصادی آزاد داشته باشید تا سیاست اجتماعی را هدمند و ممکن کنید. چند سال است در ایران درباره هدمندی یارانه ها صحبت می کنند، اما چرا هیچ وقت موفق نمی شوند؟ به دلیل اینکه اول سیاست اقتصادی آزاد را تعریف نمی کنند که بعد هدف اجتماعی را در آن ببینند. تمام اقتصاد ایران را فدای سیاست به ظاهر اجتماعی کرده اند. بعد همه از این سیاست سوءاستفاده می کنند و زیر پرچم سیاست اجتماعی می روند و می بینید بخش عمده بهره برداران قیمت سوخت و انرژی ارزان و آموزش و پرورش رایگان پولدارها می شوند.

### **اقتصاد ایران ملغمه ای از چند تفکر اقتصادی است. این دولت را به چه صورت می توان در راستای اقتصاد آزادی آورد که سیاست اجتماعی داشته باشد؟ برخی سیاست ها منفعت طلبانی دارد که گاهی هم قدرت را در دست دارند و هم بخش عمده ای از ثروت دستشان است. مگر آنها اجازه می دهند؟**

قطعا همین طور است. می توانید هم بگویید که شرایط فقدان نظریه است. اگر قرار باشد اصلاحات انجام شود، بسیار پرهزینه خواهد بود. همه کشورهایی که اصلاحات انجام داده اند، هزینه اش را هم پرداخته اند. مثال آخر یونان است که تلویزیون ما چندبار آن را نشان داده است. در ایران همه از جیب خزانه عمومی برای کشور هزینه ایجاد می کنند. نه کسی این هزینه را برمی گرداند و نه کسی به فکر ایجاد ثروت ملی است. در تأیید صحبت شما مثالی می زنم. در ایران دو سیاست اجتماعی پُرهزینه به طور هم زمان در دولت های نهم و دهم اجرا شد؛ اول سیاست یارانه ها و دوم مسکن مهر. در سیاست یارانه ها در واقع کسری از روز اول ایجاد شد و سالی حدود بیست و خرده ای هزار میلیارد تومان کسری وجود داشت. اگر دولت می خواست با تورم مبلغ یارانه را افزایش بدهد، ممکن بود با چند هزار میلیارد تومان کسری مواجه شود. در سیاست مسکن مهر هم میزان پولی که از بانک مرکزی گرفته شد، موجب افزایش 42 درصدی پایه پولی شد که برای اقتصاد ایران یک پروژه خیلی وحشتناک بود. پروژه سوم در دولت یازدهم شروع شد که طرح سلامت بود. سه سیاست اجتماعی بود در حوزه های درآمدی، مسکن و بهداشت و درمان بدون اندیشه حتی مقدماتی درباره هزینه هایی که برای خزانه عمومی ایجاد می کنند. در برابر این سه سیاست، جامعه سیاسی ایران چه نگاهی داشت؟ کاری که من کردم گفتم در حوزه سیاست مسکن مهر جراحی انجام دهید. بیش از این تعهد جدید ایجاد نکنید و هرچه هست آن را براساس تعدهای پیشین تمام کنید؛ بنابراین جراحی ای در حوزه سیاست اجتماعی آغاز کردم، اما چون در دولت نظریه منسجمی وجود نداشت، هم زمان که چنین سیاستی اجرا می شد، طرحی در حوزه سلامت آغاز شد که چندین برابر آن هزینه داشت و تعهد چندبرابری بلافاصله در حوزه سلامت برای دولت ایجاد شد. ضمنا سیاست یارانه همچنان به قوت خودش ادامه داشت. مردمی که طرف دریافت این سیاست ها هستند، از این یک بام و چند هوا چه پیامی را دریافت می کنند؟ نتیجه آنکه کسی که مسکن مهر را در وضع موجود متوقف کرد، فردی بد و اشرافی است، کسی که هزینه طرح سلامت را اضافه کرد (35 هزار میلیارد تومان در سال به گفته سازمان برنامه و بودجه) خادم مردم و کسی هم که سیاست یارانه ها را ادامه داد بینابین. از این نظر که مبلغ یارانه را افزایش نداد، منفی است، ولی باز خدا خیرش بدهد که همین را هم حذف نکرد. این نشان می دهد که دولت فاقد نظریه است و همه&irm؛ چیز شخصی می شود. کشور در آخر کار به یک نظریه نیاز دارد. اگر قرار است به گفته سعدی عمل کنیم که گفت: چو دخلت نیست خرج آهسته تر کن. باید در هر سه حوزه باشد و نه فقط یک حوزه. این نظریه حتما باید هزینه اش پرداخت شود. به نظرم پروژه مسکن مهر باید متوقف می شد. حتی قبل از دولت یازدهم در آخرین سال دولت دهم توسط مجلس در بودجه سال 92 متوقف شده بود. دولتی که نظریه نداشته باشد هم زمان اقدامات متضاد انجام می دهد. سه سیاست متفاوت در حوزه سیاست اجتماعی محصول دولتی است که فاقد نظریه است. هرچه پیش آمد، خوش آمد. اگر من در دولت می گفتم علاقه مند هستم ما هم دو میلیون واحد مسکن مهر جدید شروع کنیم. به نظرتان تصویب نمی شد؟

### **قطعا می شد.**

نتیجه چه؟ تعهدات بی محل بیشتر و سطح نارضایتی بالاتر. این معنی ضرورت توجه به نظریه است.

### **فقط هم نظریه نیست.**

نظریه راهنمای عمل است. شما براساس ذهنیتان عمل می کنید.

### **استراتژی، اصلی است که باید وجود داشته باشد و نیست. تیم مشاوران اقتصادی عموما تا قبل از این تغییر اخیر، دست اقتصاددانان پیرو اقتصاد بازار آزاد بود... .**

یکم آنکه استراتژی در چارچوب یک دستگاه نظری با معنی است. دوم آنانی که شما می گوئید در شاکله دولت جایی نداشتند، نه در سازمان برنامه کاره ای بودند نه در وزارت دارایی یا بانک مرکزی.

### **یعنی همیشه جنگی بود بین آقای نوبخت و نیلی؟**

آقای نیلی، فرد صاحب نظری بود، ولی در سطح هدایت و راهبری دولت، نظرش در نهایت خریدار نداشت.

**در هر حال، تمام مسائل به نظریه برنمی گردد، بخش اعظمی از این اتفاقات برمی گردد به اینکه جرئت و جسارت تغییر نیست.**

اینها دو مقوله هستند؛ اول باید نظریه داشته باشید تا بدانید چه چیزی را می‌خواهید تغییر دهید؛ مثلاً در اتاق می‌گویید رنگ‌ها تند است و خوشم نمی‌آید. باید طرح معماری را داشته باشید و بعد با داشتن پول ببینید آیا جرئت تغییرش را دارید یا نه. وقتی هیچ نظریه‌ای ندارید، چه چیزی را می‌خواهید تغییر دهید؟

**دولت حتی بخشی که پذیرفته بود را هم تغییر نداد. قرار بود یارانه پدرانها حذف شود، اما نشد...**

من باور ندارم کسی به معنای واقعی کلمه تغییری را پذیرفته باشد.

**اما حرف از حذف کردنش زده می‌شد.**

این حرف‌ها بازار دارد.

**یعنی اندیشه اصلی موافقت با استمرار پرداخت یارانه به همه اقشار برای دریافت محبوبیت در جامعه بود؟**

اندیشه مورد اجماع که مبنای اقدام باشد، وجود ندارد. وگرنه، افراد برای خودشان دارای اندیشه هستند.

**این بی نظریه بودن مخصوص این دولت است؟**

خیر؛ شدت و ضعف دارد. بدتر از این در دولت‌های نهم و دهم بود. چرا با آن حجم حمایت، در اواخر دولتش متوقف شد؟ چون بحران نظریه داشت. اگر یکی دیگر از وزرایش تغییر می‌کرد، کل کابینه اش سقوط می‌کرد. وزرا را به سادگی عوض می‌کرد چون نظریه نداشت. با این شیوه که نمی‌شود کشورداری کرد.

اقتصاد ایران با شش بحران مواجه است؛ نخست، معضل نظام بانکی. دوم، وضعیت بدهی دولت به اقتصاد. سوم، کسری فزاینده صندوق‌های بازنشستگی. چهارم، کسری مداوم بودجه که منجر به از دست دادن ویژگی‌های اهرمی آن شده و به یک اهرم منفی بدل شده است. پنجم، هزینه‌های فزاینده سیاست‌های اجتماعی. ششم، محیط کسب و کار اقتصاد که در آن تشکیل سرمایه صورت نمی‌گیرد و روندی کاملاً نزولی دارد. اینها چالش‌های اصلی مدیریت اقتصاد ایران هستند. در سیاست‌گذاری باید دید برای هرکدام از اینها چه راهکاری وجود دارد، ارتباط چالش‌ها با هم چگونه است و در چه دوره زمانی قرار است به این موارد پرداخته شود و هزینه هرکدام چقدر است. دکتر پرویز عقیلی اخیراً گفت کسری بانک‌های ایران 101 میلیارد دلار، معادل 890 هزار میلیارد تومان، یعنی در وضع فعلی معادل بیش از دو بودجه کامل سالانه است. بنابراین، اینکه فقط گفته شود بانک بزرگ‌ترین مسئله اقتصادی ایران است که همه می‌دانند، کافی نیست؛ باید چاره‌ای داشت. اصلاح هر یک از این شش بحران اصلی، هزینه‌های گزاف دارد که باید حکومت بخشی از آن را بپردازد. باید مدل تأمین مالی طراحی شود. نمی‌توان فقط اینها را گفت. تنها اتفاقی که رخ می‌دهد، این است که بودجه‌ای با 112 هزار میلیارد تومان کسری عملیاتی ارائه می‌شود. کسری تراز عملیاتی یعنی این کسری یا به کسری بانک اضافه می‌شود یا تبدیل به افزایش بدهی دولت به اقتصاد می‌شود. حل این موارد، نیازمند یک نظریه اقتصادی و مالی است که همراه با هزینه اجتماعی فراوان است. هم زمان با اینکه کشور با این بحران‌ها مواجه است، اعلام مداخله مستقیم دولت برای ساخت 900 هزار واحد مسکونی، چه معنایی دارد؟ همچنان گفته می‌شود طرح سلامت ادامه خواهد یافت. تعریف اقتصادی این حرف چیست؟ هرکدام از این تعهدها برای اینکه یک اقتصاد را متوقف کند، کفایت می‌کند. اصلاحات در این حوزه‌ها، هزینه‌های سیاسی و اجتماعی دارد. دولتی که حاضر نیست هزینه‌های سیاسی و اجتماعی اصلاحات را قبول کند، امکان انجام اصلاح را ندارد.

جرئت جای خود را دارد. البته در این مورد خاص، هدف‌گذاری صدرصد اشتباه بود. فرض کنید تمام این زمین‌ها در اختیار گذاشته شود. آن‌گاه دولت می‌خواهد وارد ساخت و ساز شود؟ این نشان از سرگردانی تمام عیار در حوزه سیاست‌گذاری مسکن است.

**این سیاست مگر بازآفرینی شهری در وزارت راه و شهرسازی نبود؟**

خیر، سیاست ما این نبود.

**مگر این سیاست از وزارت راه نیامده؟**

این همان بحثی بود که موضوع اختلاف بود. این همان سیاست بکوبیم و بسازیم بود. فرض کنید شما در شهر تهران 10 هکتار (یا بیشتر) زمین داشته باشید، مگر مسئله تهران با این میزان زمین حل و فصل می‌شود؟ ما که می‌گفتیم اصل این نگاه اشتباه است و اجرایش هم نیست. این نوع سیاست‌گذاری اشتباه بود. تمام بحث این است که باید برای این بافت‌ها با آدم‌ها و زمین‌هایش، ایده جدیدی بگذارید. شما اصلاً نیاز ندارید که زمین جدیدی بگیرید.

**به هر حال وقتی ساختمانی را بازسازی می‌کنید باید به خانواده‌ای که آنجا زندگی می‌کنند، برای یک مدت جایی اجاره دهید...**

مگر نوسازی خانه‌ها در شهرهای ایران و جهان برای اولین بار است که صورت می‌گیرد؟ همواره در شهرخانه‌هایی برای اجاره و تصرف بر اساس قرارداد وجود دارد، نیازی به مداخله دولت نیست. مردم خودشان باید خانه بسازند نه دولت، همچنان همواره این‌گونه بوده است. این چیزی نیست که دولت واردش شود. دولت باید در ایجاد فضاهای عمومی ورود کند که نیازی به این بحث‌ها نداشت. این قضیه سرنا را از دهان گشادش زدن بود. به همین دلیل با اصل این کار مخالف بودم و هنوز هم هستم. ضمن اینکه اصلاً این سیاست اجرایی نیست. همچنان در هیچ‌جای دنیا اجرا نشده است. هرچند دولت وارد زندگی و حریم خصوصی مردم چون خانه شده، هم مردم را با گرفتاری مواجه کرده و هم دولت را فلج کرده است.

**ایرادات را گفتید که چون نظریه وجود ندارد، دولت نمی‌تواند تصمیم بگیرد. به عنوان اقتصاددانی که نظریه پرداز نیز هست، چه راهکار کلی‌ای می‌توانید ارائه دهید؟**

اولین بحث این است که دولت به قانون پایبند باشد. مثالی می‌زنم. می‌خواهید فرش ماشینی بخرید؛ مثلاً 700 هزار تومان قیمت دارد، به شما می‌گویند ممکن است هفته بعد 650 هزار تومان شود. شما خرید نمی‌کنید. هفته بعد می‌بینید تغییر قیمت معکوس بوده و شده 750 هزار تومان. وقتی اعتراض می‌کنید، می‌گویند موقتی است و هفته بعد قیمت کم می‌شود. در این وضعیت چه می‌کنید؟

**دیگر اعتماد نمی‌کنم.**

دچار عدم قطعیت و تصمیم‌گیری دائمی می‌شوید و نمی‌توانید تصمیم‌گیری کنید. اصلی‌ترین بحث اقتصاد ایران، همین عدم قطعیت یا ناطمینانی است. این همه مداخله هیچ‌کمی نمی‌کند، جز ایجاد عدم قطعیت. نمی‌دانم تعداد بخشنامه‌هایی که بانک مرکزی در سال جاری صادر کرد، چند ده تاست. با این حجم بخشنامه، به نظرتان کسی سفارش ساخت و خرید می‌دهد و سرمایه‌گذاری می‌کند؟ اولین کار این است که دولت به قانون پایبند باشد و این قدر در کارهای مردم مداخله نکند و تا این حد مقرر جدید نگذارد. قیمت‌گذاری را رها کند. اجازه دهد بازار نفس بکشد. همین یک کار می‌تواند کلی اصلاحات را در پی داشته باشد.

**شاید به نظر کمی دور از بحث باشد، اما آن‌طور که از پشت پرده‌های حضور شما در وزارت شنیده بود، یکی از اختلافات مهم شما، شیوه برخوردتان با برخی جریان‌ها در بخش فرودگاهی بود. با این**

**پدرخوانده‌ها چه کردید؟**

در صنعت هوانوردی ذی‌نفعان غیرحرفه‌ای به صورت گسترده داشته و داریم. کسانی که به دلایل دیگری در صنعت وارد شده‌اند و در 30 سال گذشته در این بخش رسوب کرده‌اند. به همین دلیل، کلیت صحبت شما را نمی‌توان رد کرد.

**پارکینگ که قبلاً دست یک نفر خاص بود.**

بله. از پارکینگ می‌توانید مثال بزنید تا غرفه‌ها، تاکسی‌ها و موارد دیگر که در 30 سال گذشته به تدریج در آنجا رسوب کرده‌اند. اتفاقاً یکی از افتخارات من در این دوره، این است که به جنگ با این پدرخوانده‌ها رفتم. در فرودگاه امام، تمام غرفه‌ها در اختیار یک نفر بود. برای دومین بار پیمانکار پارکینگ را تغییر دادیم و در مناقصه عمومی، برنده جدیدی انتخاب شد. پیمانکار پارکینگ فرودگاه مهرآباد را خلع ید کردیم. در واقع در این قصه‌ها با کسی تعارف نداشتیم؛ چه در زمینه غرفه و پارکینگ، چه در زمینه تاکسی‌ها. البته این مواردی که می‌گویید، مربوط به همه فرودگاه‌ها نیست و نمی‌

توان آن را تعمیم داد. وقتی می‌گویید فرودگاه‌ها، یعنی مشکل را به سایر فرودگاه‌ها هم تعمیم می‌دهید.

**بله، بیشترین مشکل در فرودگاه امام است.**

حتما مشکل وجود داشت. عملکرد، ادعا و اعتقاد این است که جز با رقابت و شفافیت، هیچ اصلاحی صورت نمی‌گیرد. علت اینکه من می‌گویم بزرگ‌ترین دستاورد ما آزادسازی صنعت هوانوردی است، به این خاطر است که ریشه همه این بحث‌هاست. این اتفاق که می‌گویید رخ داده، چون رقابت نبوده است. الان در همه قراردادهای تجدیدنظر کرده ایم. به همه قراردادهای پایبند هستیم، اما تا زمانش تمام می‌شد، دنبال رقابت می‌رفتیم. با کسی هم عقد اخوت نبسته بودم.

**به هر حال انحصاری ایجاد کرده اند...**

به این خاطر بوده که سیستم قیمت‌گذاری دولتی بوده و هر جا قیمت‌گذاری دولتی باشد، فساد هم همراهش هست. نگردید دنبال اینکه کدام نهاد اینجا آمده است؛ وقتی قیمت‌گذاری دولتی و واگذاری‌ها خارج از رقابت باشد، زمینه برای رانت و فساد ایجاد می‌شود.

**اما زور فرد عادی که نمی‌رسد، قاعدتا پای بخش‌هایی در کار است که زورشان زیاد است.**

مراتب دارد. کار ما باید این باشد که با فساد ریشه‌ای مبارزه کنیم؛ یعنی به هم زدن تمام سیستم‌های غیررقابتی. در این صورت، همه اینها دنبال کارشان می‌روند. مگر پارکینگ و غرفه‌ها را نگره‌ایم؟ اگر سیستم رقابتی باشد، همه این‌ها با هم جمع می‌شود، نیازی نیست کسی را گوشمالی دهیم، مگر فسادی در قرارداد آشکار شود.

**تصور نمی‌کنید این برخوردها منجر به کوییده شدن بر طبل استیضاح‌ها علیه شما شده باشد؟**

قطعا. وقتی در خرید هواپیماهای متوسط، هزینه دلالی بیش از پنج میلیون دلار بوده، وقتی دلال‌ها را حذف می‌کنید، به نظرتان از شما تشکر می‌کنند؟ وقتی پارکینگ 3.6 میلیارد تومان را با 900 میلیون تومان می‌گیرند و شما پس می‌گیرید، معلوم است که خوششان نمی‌آید. وقتی قرارداد کسی را که همه غرفه‌ها را به ثمن بخش یک‌جا گرفته، ابطال می‌کنید، از شما تشکر نمی‌کند. قاعدتا تمام زمین و زمان را علیه شما زیر و رو می‌کند. من اینها را متوجهم. وقتی می‌گویید سیستم تاکسی، رانندگان تاکسی که ضعیف‌ترین قشر هستند، کسی که پشت این داستان است، اصل کار است. وقتی با اینها درگیر می‌شوید، حتما علیه شما تبلیغ و اقدام می‌کنند. چطور شد در همین قصه اخیر... اصلا ولش کنید.

بگذریم. آخر چطور فقط فرودگاه امام به نماد صنعت هوانوردی ایران تبدیل می‌شود؟ باید متوجه شوید تمام این داستان، داستان سرویس نیست. بخشی از آن، داستان انتقام‌گیری طولانی است. تمام مدتی که در وزارتخانه بودم، با باندهایی که منافع سخت و سنگین داشته‌اند در همه سیستم‌ها ناوگان گرفته تا تأسیسات اطراف، نحوه ارجاع کار و... جنگیده‌ام. من که اعتقادم بر آزاد، آزاد، آزاد و رقابت، رقابت، رقابت است؛ هیچ چیزی جز این را قبول ندارم.

**به نظرتان این سیستمی که علم کرده بودید، پایدار می‌ماند؟**

بستگی به آگاهی عمومی دارد. اگر آگاهی عمومی ضعیف باشد، دوباره برمی‌گردد.

**آگاهی عمومی زمانی است که روشن بگویید چه کسانی هستند.**

اشخاص مهم نیستند. مهم کارکرد و پشتیبانی از نهاد رقابت است. ممکن است یک درصد بلیت‌ها در اوج به قیمت گران‌تری فروخته شده باشد؛ اما 99درصدی را که اساسا کارایی صنعت هوانوردی را افزایش می‌دهد، نباید نادیده گرفت. 99درصدی که در مواقع معمولی می‌توانند قیمت را کمتر یا در حوض، بلیت را به قیمت یک ششم بخرند، کنار می‌زنند و آن یک درصد را بالا می‌آورند که قیمت‌گذاری را به قبل برگرداند. به محض اینکه قیمت‌گذاری برگشت؛ یعنی درجه فساد به همه چیز باز می‌شود. این آگاهی عمومی است که باید متوجه شود کسی که داد قیمت می‌زند (آگاهانه یا ناآگاهانه)، مقدمه‌ای را فراهم می‌کند که دوباره به سیستم قیمت‌گذاری و فساد برگردیم.

**اکثر جواب‌هایتان و مواردی که اشاره کردید، مبسوط متن استعفا‌ی‌تان بود. این انتقادات یک شبه به وجود نیامده و در یک بازه زمانی باید شکل گرفته باشد. چرا زودتر دولت را ترک نکردید؟**

در سیاست‌گزینه‌های ممکن انتخاب می‌کنید و انتخاب مطلق ندارید. در سال 92 باید انتخاب می‌کردیم. بزرگ‌ترین مسئله ما در ایران در حوزه سیاست، این است که سال‌هاست در ایران سیاست بر مبنای رأی «نه» است و نه رأی «آری». یعنی دولت بر مبنای رأی «نه» شکل می‌گیرد؛ چون می‌خواهیم فلانی رئیس‌جمهور نشود، اتفاقی رخ می‌دهد و کسی دیگر رئیس‌جمهور می‌شود که این اندیشه به اندازه کافی پشتوانه سیاسی و اجتماعی نداشته که بتواند دولت منسجم یکپارچه را ایجاد کند. این محصول رأی «نه» است. سیاست عرصه انتخاب بین گزینه‌های ممکن است، قاعدتا نمی‌توانید از یک سیاست مدار انتظار داشته باشید فقط در صحنه‌هایی حضور داشته باشد که صددرصد با تمام آرایش آن، سازگاری داشته باشد.

**شما چهار سال را گذرانده بودید و دوباره این فرصت فراهم شده بود. به نظرتان فرصت آزمون و خطا به اندازه کافی زیاد نبود؟**

در دولت دوم، دو اتفاق رخ داد؛ اول اینکه بسیاری از ما باورشان نمی‌شد (حداقل من) که در این دولت با چنین ستاد اقتصاد کلانی مواجه شوند؛ یعنی تصور ما بر این بود که ستاد اقتصاد کلان تغییر می‌کند. با توجه به اینکه در چهار سال گذشته درباره ستاد اقتصاد کلان خیلی صحبت کرده بودیم. درباره اینکه از این ستاد، سیاستی سازگار که بتواند یک مرحله اقتصاد ایران را بهبود ببخشد، وجود ندارد، در جلسات مختلف گفته بودیم. انتظار من این بود که ستاد اقتصاد کلان متفاوت خواهد بود. اگر می‌دانستم با چنین ستاد اقتصاد کلانی مواجه خواهیم شد، چه بسا نمی‌پذیرفتم به دولت بیایم (حداقل در دولت دوم). بعد هم که آمدیم، خیلی زود متوجه این قضیه شدم. استعفای من مربوط به آذر سال گذشته است. با فاصله چهار ماه به این نتیجه رسیدم.

**اما به اینجا که رسید، آقای روحانی برخلاف دفعه‌های قبل با استعفای شما موافقت کرد.**

مخالفت‌های من در حوزه اقتصاد کلان هر روز تندتر و آشکارتر می‌شد. به اضافه آنکه شخصا هم مرتب پیگیر بودم. دولت دوازدهم هم در حوزه سیاست خارجی و اقتصاد کلان، سیاست‌های خیلی با دولت یازدهم متفاوت بود و مخالفت‌های من هم آشکارتر می‌شد و موضع‌گیری صریح‌تری در دولت داشتم، درباره حوزه‌های سیاست خارجی و اقتصادی کلان و هم در بخش خودمان. در حوزه بخش خودمان هم در حوزه بازآفرینی شهری و حوزه نوسازی ناوگان‌ها کاملا مخالف بودم و اختلاف خیلی جدی داشتم. میزان اختلافات به طور مداوم بیشتر می‌شد. از لحاظ اخلاقی دیدم من که باید تابع رئیس‌جمهور باشم و از او تبعیت کنم؛ اما نظرم با ایشان کاملا متفاوت است؛ بنابراین خوب است که از دولت خارج شوم. به همین خاطر آذر به ایشان عرض کردم به نظر می‌رسد اختلافات ما خیلی رو به گسترش است و از نظر اخلاقی درست نیست که من باشم. کسی باید باشد که بتواند همراهی‌تان کند. آذرماه اصرار به این بحث داشتم. شاید آقای روحانی تصور می‌کرد این اختلاف حل‌شدنی است.